

واقعیت‌های نهادی از دیدگاه جان سرل

دکتر محمدعلی عبداللهی* محمدتقی جان‌محمدی**

چکیده

برخی از فیلسوفان تحلیلی معاصر در یک تقسیم‌بندی کلی واقعیت‌ها را به دو گونه طبیعی و نهادی تقسیم می‌کنند. ویژگی اصلی واقعیت‌های نهادی این است که متقوم به اعتبار جمعی انسان‌ها است. این واقعیت‌ها عموماً از صورت‌بندی قواعد قوام‌بخش یعنی «X در بافت C، به‌عنوان Y محسوب می‌شود» تبعیت می‌کنند. وجود چنین واقعیت‌هایی پرسش‌های مهمی را برای فیلسوفان پدید آورده است: چگونه ممکن است واقعیتی صرفاً به واسطه اعتبار انسان‌ها عینیت یابد؟ ماهیت چنین واقعیت‌هایی چیست؟ آیا می‌توان آنها را ابژکتیو تلقی کرد؟ اگر پاسخ مثبت است به چه معنایی واقعیت‌های نهادی ابژکتیونند؟

در این مقاله نشان داده می‌شود که شالوده واقعیت‌های نهادی، کارکردهای وضعی است. این کارکردها که مجموعه‌ای از توان‌های بایایی را به همراه دارند، به واسطه حیث التفاتی جمعی توسط انسان‌ها اعتبار می‌شوند. بنابراین واقعیت‌های نهادی به لحاظ هستی‌شناختی، سوژکتیو و به لحاظ معرفت‌شناختی، ابژکتیونند. ابژکتیویته واقعیت‌های نهادی امری کاملاً وابسته به زبان است؛ زبان خود نهادی بنیادین برای سایر نهادهاست.^۱

واژه‌های کلیدی

واقعیت نهادی، نهاد، کارکرد وضعی، زبان، قواعد قوام‌بخش، توان بایایی

* استادیار پردیس قم دانشگاه تهران abdollahi@ut.ac.ir

** کارشناس ارشد فلسفه غرب پردیس قم دانشگاه تهران janmohammadi@gmail.com

مقدمه

برخی فیلسوفان تحلیلی معاصر واقعیت‌های موجود در جهان را به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌کنند: از نظر ایشان برخی از واقعیت‌ها متقوم به شعور و توافق انسان‌ها هستند و برخی دیگر متقوم به آن نیستند. هر دو دسته این واقعیت‌ها «ابژکتیو» هستند، یعنی مستقل از پندارها، نگرش‌های اخلاقی، ارزیابی‌ها یا ترجیحات شخصی افراد تحقق دارند. آن دسته از واقعیت‌ها که متقوم به التفات و توافق انسان‌ها نیستند «واقعیت‌های طبیعی» (Brute facts) نام دارند. به طور مثال خلیج فارس، کوه دماوند، اتم‌های هیدروژن، الکترون‌ها، فوتون‌های نور، فاصله زمین تا خورشید و موارد بی-شماری از این دست در زمره واقعیت‌های طبیعی هستند. اما دسته دوم شامل مصادیقی است که کاملاً به توافق میان انسان‌ها وابسته‌اند؛ یعنی شامل اموری‌اند که وجودشان در جهان صرفاً به سبب آن است که انسان‌ها بر این باورند که آنها وجود دارند؛ واقعیت‌هایی نظیر پول، دارایی، دولت، پیمان‌های زناشویی و از این قبیل. این دسته از واقعیت‌ها در مقابل واقعیت‌های طبیعی، «واقعیت‌های نهادی» (Institutional facts) نامیده می‌شوند. نامیده شدن این واقعیت‌ها به واقعیت‌های نهادی از آن روست که وجود آنها مستلزم نهادهای بشری است. به تعبیری خاص، این امور صرفاً به واسطه توافق انسانی در زمره واقعیت درآمده‌اند. برای مثال، پول بودن تکه کاغذ موجود در جیب آقای الف منوط به وجود نهاد بشری «پول» است. حال آنکه موجودیت واقعیت‌های طبیعی به وجود هیچ نهاد بشری وابسته نیست.

وجود واقعیت‌های نهادی به صورت شهودی مبرهن است و هر انسان دارای عقل سلیم آنها را درمی‌یابد و اساساً با آنها شئون مختلف زندگی خود را تدبیر می‌کند

اما وجود آنها برای ذهن فلسفی این پرسش را مطرح می‌کند که ماهیت این گونه از واقعیت‌ها و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن چیست؟

«واقعیت‌های نهادی چگونه امکان‌پذیر هستند؟ و ساختار چنین واقعیت‌هایی چیست؟... چگونه ممکن است واقعیتی ابژکتیو به نوبه خود [تنها] بر اساس توافق بشری وجود داشته باشد؟ برای مثال، چگونه ممکن است این امر واقعیتی کاملاً ابژکتیو باشد که تکه کاغذهای موجود در جیب من پول باشند، آیا اگر چیزی پول است صرفاً به دلیل آن است که ما معتقدیم که آن پول است؟» (Searle, 1995: 2-3).

پاسخ به پرسش‌های یادشده ضمن اینکه تصویر شفافی از ماهیت واقعیت‌های نهادی فراهم خواهد ساخت، می‌تواند در گام‌های بعدی برای تحلیل جامعه و مسائل اجتماعی ابزار تحلیلی مناسبی را در اختیار علمای علم‌الاجتماع نیز قرار دهد. مقاله حاضر در پی ارائه تبیینی از چیستی و ماهیت واقعیت‌های نهادی است.

طرح اولیه تقسیم‌بندی واقعیت‌ها به طبیعی و نهادی به الیزابت آنسکوم، فیلسوف تحلیلی معاصر، تعلق دارد. او در مطلب بسیار کوتاهی با عنوان *در باب واقعیت‌های طبیعی*^۲ میان این دو دسته از واقعیت‌ها تمایز قائل می‌شود (Anscombe, 1958) اما به تفصیل و بسط آن دست نمی‌یازد. کسی که این ایده را به شایستگی ساخته و پرداخته می‌کند، فیلسوف ذهن و زبان معاصر جان راجرز سرل (John Rogers Searle) است. سرل به عنوان فیلسوفی که طرح فلسفی خود را با پرداختن به مسئله زبان آغاز کرده بود و دارای تفکری رئالیستی است، ابتدا تبیین واقعیت‌های نهادی را به‌مثابه امری ملاحظه می‌کرد که می‌توانست بخشی از «نظریه افعال گفتاری» را تکمیل کند. طرح اولیه و کلی تبیین او از واقعیت‌های نهادی در کتاب *افعال گفتاری* گزارش شده

مشخص می‌کنند واقعیت‌های نهادی باید از کدام زاویه هستی‌شناختی مورد تحلیل قرار گیرند.

۱.۱. تمایز وجوه مستقل از مشاهده‌گر (Observer Independence features) و وجوه وابسته به مشاهده‌گر (Observer Dependence features)

برخی از وجوه جهان در زمرهٔ اموری هستند که کاملاً از شخصی که آن امور را مشاهده می‌کند، مستقل‌اند. به طور مثال کوه دماوند وجود دارد، هرچند انسان‌ها وجود نداشته باشند. نیازی نیست که انسان‌ها وجود داشته باشند تا کوه دماوند را در نظر آورند و پس از آن، دماوند وجود یابد و ارتفاعش ۵۶۷۱ متر شود. وجود چنین وجوهی در جهان کاملاً مستقل از مشاهده‌گران است. در مقابل، وجوهی از جهان را می‌توان برشمرد که وجود آنها کاملاً به مشاهده‌گر وابسته است. در اینجا واژه «مشاهده‌گر» عنوان کوتاهی است که بر «سازنده، کاربر، طراح، مالک، خریدار، فروشنده و به طور کلی دارندهٔ حیث التفاتی» دلالت دارد (Searle, 1998: 116).

برای روشن شدن مطلب، شیئی نظیر پیچ‌گوشتی و یا کامپیوتر را در نظر آورید. این دو، واجد هر دو دسته وجوه مستقل از مشاهده‌گر و وجوه وابسته به مشاهده‌گر هستند. هر دو این اشیا، دارای حجمی معین و ترکیب شیمیایی خاصی هستند. اجزای آنها از مواد مختلفی ساخته شده‌اند. این اجزا و ویژگی‌های مربوط به آنها (جرم، نیرو، جاذبه و امثال آن) جزو وجوه مستقل از مشاهده‌گرند. اما فارغ از اجزای مادی، انسان‌ها عنوان «پیچ‌گوشتی» و «کامپیوتر» را برای آنها برگزیده‌اند. پیچ‌گوشتی بودن و یا کامپیوتر بودن این مجموعه عناصر امری مستقل از مشاهده‌گر نیست. این شیء خاص به این دلیل پیچ‌گوشتی است که انسان‌ها از آن برای باز و بسته کردن پیچ استفاده می‌کنند. کامپیوتر

است (رک. سرل، ۱۳۸۷: ۱۶۷-۱۶۲). اما الزامات طرح فلسفی او به انضمام علاقه‌ای که برای ورود به مباحث علوم اجتماعی داشت، نگارش کتاب مستقلی دربارهٔ واقعیت‌های نهادی را موجب شد. او این کتاب را با عنوان ساخت واقعیت اجتماعی (The construction of social reality) در سال ۱۹۹۵ به دست‌نشر سپرد. در این کتاب واقعیت اجتماعی به‌عنوان امری مورد تحلیل قرار گرفته است که گونه‌هایی از آن را می‌توان در میان حیوانات نیز مشاهده کرد. اما واقعیت نهادی زیرمجموعهٔ خاصی از واقعیت اجتماعی است که تنها انسان قابلیت خلق آن را دارد. هدف اصلی سرل در کتاب مذکور ارائهٔ تبیینی از همین نوع واقعیت است. او پس از انتشار کتاب ساخت واقعیت اجتماعی، در دو کتاب بعدی‌اش یعنی کتاب عقلانیت در عمل و کتاب ذهن، زبان و جامعه نیز به موضوع واقعیت نهادی می‌پردازد. به علاوه، دو مقالهٔ مستقل نیز راجع به آنها به رشتهٔ تحریر در می‌آورد؛ یکی با عنوان «چیستی نهاد» و دیگری مقالهٔ «هستی‌شناسی اجتماعی»^۳. بنابراین سرل را اگر نه بنیان‌گذار، دست‌کم می‌توان شارح هستی‌شناسی واقعیت‌های نهادی دانست. به همین دلیل محور مباحث این مقاله نیز مبتنی بر دیدگاه او خواهد بود.

۱. دو تمایز مبنایی

برای شناخت واقعیت‌های نهادی لازم است ابتدا عناصری که در ساخت آن ایفای نقش می‌کنند، مورد شناسایی قرار گیرد. سپس نشان داده شود که این عناصر چگونه در کنار یکدیگر یک واقعیت نهادی را به وجود می‌آورند. اما پیش از هر چیز، تشریح چند انگارهٔ مفهومی در قالب دو تمایز مبنایی ضروری به نظر می‌رسد. این دو تمایز، مبنای تقسیم واقعیت‌ها به دو دستهٔ طبیعی و نهادی را روشن می‌سازند؛ همچنین

بودن دستگاه مورد نظر به سبب آن است که دستگاه مزبور توسط مشاهده‌گر و یا کاربر به روش خاصی که برای آن دستگاه اعتبار شده است مورد استفاده و یا مشاهده قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، کامپیوتر فارغ از مشاهده‌گر و کاربری که آن را به گونه خاصی لحاظ می‌کند و مورد استفاده قرار می‌دهد چیزی نیست جز دستگاهی متشکل از چندین جزء فیزیکی. دربارهٔ پیچ‌گوشتی نیز دقیقاً همین سخن مصداق دارد.

همواره نمی‌توان امور مستقل و یا وابسته به مشاهده‌گر را به راحتی تشخیص داد. روش ساده برای تشخیص سریع وجوه وابسته به مشاهده‌گر این است که "از خود بپرسید اگر انسان و یا موجود مُدرک دیگری وجود نمی‌داشت آیا امر مورد نظر امکان وجود می‌یافت؟" (Searle, 1995: 11). پاسخ مثبت به این پرسش نشان‌دهندهٔ آن است که وجه مورد نظر مستقل از مشاهده‌گر و پاسخ منفی نشان‌دهندهٔ وابسته به مشاهده‌گر بودن آن وجه است.

برای فهم دقیق این تمایز باید نکتهٔ ظریفی را مد نظر داشت. اینکه ارتفاع کوه دماوند ۵۶۷۱ متر است امری مستقل از مشاهده‌گر است ولی «حکم» دربارهٔ ارتفاع کوه دماوند امری مستقل از مشاهده‌گر نیست. مفاهیم متر و سانتی‌متر و امثال آن مفاهیمی بشری‌اند که توسط انسان جعل شده‌اند تا اندیشیدن به اشیای خارجی را تسهیل نمایند. پس این مفاهیم وابسته به مشاهده‌گرند ولی استفاده از آنها برای اخبار از واقعیت‌های مستقل از مشاهده‌گر، مستقل بودن وجود چنان وجوهی از مشاهده‌گر را منتفی نمی‌کند. معنای این نکته آن است که می‌باید میان خود واقعیت مستقل از مشاهده‌گر و یا وابسته به مشاهده‌گر با اخبار آن و نیز با حالت ذهنی مربوط به آن تمایز گذاشته شود. مخبره خواه مستقل از مشاهده‌گر باشد و خواه وابسته به مشاهده‌گر، اخبار از

آن امری وابسته به مشاهده‌گر است. به علاوه، خود حالات ذهنی نیز مستقل از مشاهده‌گرند حال آنکه ممکن است ناظر به امری وابسته به مشاهده‌گر باشند؛ یعنی آگاهی و حیث التفاتی که مقوم ایجاد پدیده‌های وابسته به مشاهده‌گرند، خود پدیده‌هایی مستقل از مشاهده‌گر به شمار می‌روند.

انسان توانایی آن را دارد که هم وجوه مستقل از مشاهده‌گر و هم وجوه وابسته به مشاهده‌گر را دریابد. برای مثال بازی‌هایی نظیر فوتبال واقعیت‌هایی وابسته به مشاهده‌گرند؛ هرچند که دویدن، ضربه زدن به توپ و فعالیت بدنی بازیکنان اموری مستقل از مشاهده‌گر است. در بررسی چیستی واقعیت نهادی، خود پدیدهٔ وابسته به مشاهده‌گر مورد مطالعه قرار می‌گیرد و نه حالات ذهنی ناظر به آن که اموری مستقل از مشاهده‌گرند (Searle, 2005: 4).

۲،۱. تمایز ابژکتیویته/سوبژکتیویته - هستی -

شناختی/معرفت‌شناختی

دومین تمایزی که توجه به آن در تشخیص واقعیت‌های نهادی و غیرنهادی لازم است، تمایز بین ابژکتیویته و سوبژکتیویته است که به دو اعتبار معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی می‌توان آنها را مد نظر قرار داد. تقارن دو مفهوم ابژکتیویته و سوبژکتیویته با دو مفهوم هستی - شناسی و معرفت‌شناسی، چهار مفهوم جدید را صورت می‌بخشد که هر یک از دیگری متمایز است: ۱- هستی‌شناسی ابژکتیو ۲- معرفت‌شناسی ابژکتیو ۳- هستی‌شناسی سوبژکتیو ۴- معرفت‌شناسی سوبژکتیو.

«ابژکتیو» و «سوبژکتیو» وقتی به لحاظ معرفت‌شناختی مد نظر قرار گیرند، محمول احکام خواهند بود (Searle, 1995: 8). در اعتبار معرفت‌شناختی، حکمی که صدق و کذب آن بر اساس تطابق با واقعیت مستقل خارجی تعیین شود «ابژکتیو» است؛ در مقابل،

این میان نکته مهمی وجود دارد که شایسته دقت است: دسته‌ای از احکام وجود دارند که به رغم اینکه راجع به ماهیات سوپژکتیو صادر شده‌اند اما به اعتبار معرفت‌شناختی می‌توانند ابژکتیو باشند؛ به طور مثال این احکام: «او امروز بیش از دیروز درد دارد» و یا «کامران از شنا لذت می‌برد». مشابه همین سخن به نحو عکس در مورد ماهیاتی که به لحاظ هستی‌شناختی ابژکتیو نیز صادق است؛ یعنی این ماهیات می‌توانند به نحو سوپژکتیو مورد بحث قرار گیرند، به طور مثال در مورد کوه دماوند که موجودی ابژکتیو است می‌توان این حکم سوپژکتیو را صادر نمود که «کوه دماوند زیباست». در عین حال این امر نیز امکان‌پذیر است که درباره موجودی که به لحاظ هستی‌شناختی سوپژکتیو است حکمی سوپژکتیو بسازیم، برای مثال: «از میان همه دردهایی که شخص بدانها مبتلا می‌شود، بدترینش درد کلیه است». «تمایز این دو دسته از مفاهیم (یعنی هستی‌شناسی/معرفت‌شناسی - ابژکتیو/ سوپژکتیو) با نوشته‌های فلسفه ذهن سرل ارتباط دارند».

(Fotion, 2000: 178)

بنابراین درباره اموری که به لحاظ هستی‌شناختی ابژکتیو هستند می‌توان به لحاظ معرفت‌شناختی گزاره‌های سوپژکتیو صادر کرد و به همین نحو درباره اموری که از نظر هستی‌شناختی سوپژکتیو هستند می‌توان به لحاظ معرفت‌شناختی گزاره‌هایی ابژکتیو ساخت. نتیجه‌ای که از این بیان به دست می‌آید و برای ادامه بحث، مهم خواهد بود این است که وابسته به مشاهده‌گر بودن یک شیء مانع از آن نیست که درباره آن شیء بتوان به صورت ابژکتیو سخن گفت و یا گزاره‌های ابژکتیو را درباره آن صادر کرد^۴. البته باید توجه کرد که وجود امور وابسته به مشاهده‌گر هیچ شیء مادی جدیدی را به واقعیت نمی‌افزاید، بلکه این امور به لحاظ معرفت‌شناختی است که می‌تواند وجوه

حکم «سوپژکتیو» حکمی است که متناظر با آن هیچ واقعیت مستقل خارجی وجود ندارد و صدق و کذب آن صرفاً وابسته به گویندگان و شنوندگان حکم است. به طور مثال گزاره «حافظ در مقایسه با سعدی شاعر تواناتری است» حکمی سوپژکتیو است زیرا تشخیص «توانمندی شعری حافظ نسبت به سعدی» امری کاملاً ذهنی است. در مقابل، گزاره «حافظ در قرن هشتم در شیراز زندگی می‌کرد» حکمی ابژکتیو است زیرا متناظر با آن، مستقل از نگرش‌های شخصی یا حالات ذهنی گویندگان و شنوندگان، حقایقی در جهان خارج وجود دارد که موجب صدق یا کذب حکم مزبور می‌شود. احکامی که به لحاظ معرفت‌شناختی ابژکتیو هستند، از واقعیت‌های ابژکتیو هم حکایت دارند زیرا منطبق بر احکام صادق ابژکتیو، واقعیت‌هایی وجود دارند که اثبات آنها منوط به عقاید و احساسات شخصی نیست.

«ابژکتیو» و «سوپژکتیو» وقتی به لحاظ هستی‌شناختی مد نظر قرار گیرند، صفات اشیا بوده و بر نحوه وجود آنها دلالت می‌کنند. به اعتبار هستی‌شناختی اموری نظیر درد، شادی، نگرانی و اضطراب اموری هستند که نحوه وجود آنها سوپژکتیو است چرا که وجود آنها منوط به تجربه شخصی فاعل شناساست. در مقابل، کوه‌ها، صخره‌ها، ابرها و الکترون‌ها به لحاظ هستی‌شناختی ابژکتیو هستند، چرا که وجود آنها مستقل از مُدرک و یا هر وضع ذهنی است. (Ibid)

در اعتبار هستی‌شناختی، نحوه وجود اشیا جهان مورد بررسی قرار می‌گیرد که به این اعتبار هم امور ابژکتیو و هم امور سوپژکتیو هردو دارای واقعیت هستند. اما اعتبار معرفت‌شناختی، موجودات را نه از آن جهت که وجود دارند بلکه از آن جهت که احکامی بر آنها بار می‌شود، مورد نظر قرار می‌دهد. قاعدتاً به این اعتبار، برخی از احکام ابژکتیو و برخی سوپژکتیوند. ولی در

ابژکتیو را به یک واقعیت اضافه کند. در این حالت وجوه ابژکتیو این واقعیت، اموری وابسته به مشاهده‌گر خواهند بود. برای مثال به لحاظ معرفت‌شناختی پیچ‌گوشتی بودن مشخصه‌ای ابژکتیو از یک شیء است، اما این مشخصه تنها در نسبت با مشاهده‌گران و کاربران عینیت دارد و به لحاظ هستی‌شناختی سوَبژکتیو است. (Searle, 1995: 10)

اکنون ابزارهای مفهومی مورد نیاز برای تجزیه و تحلیل عناصر و ماهیت واقعیت‌های نهادی فراهم شده است. لذا در ادامه به عناصر سازنده واقعیت‌های نهادی پرداخته می‌شود.

۲. مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده واقعیت نهادی

ساختمان واقعیت نهادی وابسته به چهار انگاره اصلی است: الف- تعیین کارکرد (Assignment of function) ب- حیث التفاتی جمعی (Collective intentionality) ج- قواعد قوام‌بخش (Constitutive rules) د- کارکردهای وضعی (Status functions). این انگاره‌های بنیادین ابزارهای نظری لازم را برای تبیین ساخت منطقی واقعیت نهادی فراهم می‌آورند.

۱.۲. تعیین کارکرد

تعیین کارکرد استعدادی است که بر اساس آن نقش و یا کارکرد خاصی توسط عامل برای اشیایی تعیین می‌شود که فی حد ذاته واجد هیچ نقشی نیستند (Ibid: 13-14 & 2005: 7). سرل تعیین کارکرد را استعدادی می‌داند که برخی حیوانات نیز واجد آن هستند (Searle, 2008: 32). البته روشن است که قابلیت چنین حیواناتی در تعیین کارکرد برای اشیا قابل قیاس با ویژگی متناظر در انسان نیست. کارکردها همواره در جهت هدف و یا اهدافی هستند

که این اهداف وابسته به مشاهده‌گرند و لذا کارکردها نیز وابسته به مشاهده‌گر خواهند بود (Ibid). بنابراین کارکردها ساخته و پرداخته انسان‌ها هستند که آنها را به اشیا نسبت می‌دهند. سرل تعیین کارکرد را جنبه‌ای از حیث التفاتی می‌داند یعنی حیث التفاتی همواره ملازم با تعیین کارکرد است. (Searle, 1995: 14)

گستره اموری که برای آنها کارکردی تعیین می‌شود به اعیان فیزیکی محدود نیست. نهادهای بشری هم نوعی اعیان متصف به کارکرد هستند. به طور مثال نهاد ازدواج برای کودکانی که در نتیجه تولید مثل به دنیا آمده‌اند محیطی باثبات و ایمن فراهم می‌سازد. افزون بر اینکه غریزه و فعل جنسی را نیز تحت کنترل می‌گیرد. کارکرد نهاد ارتش دفاع از جامعه است و دادگاه‌ها به منظور احقاق حق به وجود آمده‌اند. بنگاه‌های اقتصادی نیز به کارکردی متصف هستند؛ آنها علاوه بر اینکه برای عموم مردم کالاها و خدمات را تدارک می‌بینند، از سوی دیگر در پی کسب سودند. زبان نیز در این زمره است؛ یعنی یک عین دارای کارکرد است.

۲.۲. حیث التفاتی جمعی

حیث التفاتی واژه‌ای است که فیلسوفان برای توصیف آن جنبه‌ای از ذهن استفاده می‌کنند که ذهن به واسطه آن، به سمت اشیا یا اوضاع امور در جهان خارج و یا پیرامون آنها و یا موضوعات مرتبط به آنها و یا امور ناشی از آنها معطوف می‌شود. بنابراین بر حسب این بیان، باورها، امیدها، بیم‌ها، تمایلات و هیجانات به طور کلی «التفاتی» محسوب می‌شوند. به عبارت ساده‌تر، حیث التفاتی عبارت است از آن ویژگی ذهن که بیان می‌کند حالات ذهنی راجع به چیزی هستند و متعلق دارند؛ به طور مثال باور یا امید لزوماً باور یا امید نسبت به چیزی است و به تنهایی (یعنی بدون متعلق) امکان ندارد. سرل بیانی فنی از حیث التفاتی به دست می‌دهد. در بیان او حیث

مثال می‌توان گفت که در مسابقهٔ مشت‌زنی، افراد شرکت‌کننده در این مسابقه واجد حیث التفاتی جمعی اند، چرا که وارد یک رفتار جمعی شده‌اند و در عین حال هر دو نفر در اینکه می‌خواهند با هم مسابقه دهند مشترک‌اند. آشکار است که مسابقهٔ مشت‌زنی با حمله کردن و کتک زدن فردی که از کوچه در حال گذر است تفاوت دارد و نمی‌توان حیث التفاتی جمعی را به افراد دخیل در آن نسبت داد؛ چرا که اولاً این رفتار جمعی نیست و ثانیاً طرفین خواست مشترک در تحقق آن فعل را نداشته‌اند.

حیث التفاتی جمعی، پایهٔ جامعهٔ انسانی یا حیوانی است. انسان‌ها با بسیاری گونه‌های حیوانی مستعد برای حیث التفاتی جمعی شبیه‌اند و این بدان معناست که حیوانات نیز استعداد تشکیل جوامع را دارند.^۵ از همین روست که سرل واقعیت اجتماعی را، فارغ از اینکه منسوب به انسان باشد یا حیوان، به‌عنوان هر واقعیتی که با حضور حداقل دو عامل شکل گرفته و دربرگیرندهٔ حیث التفاتی جمعی بین آنها باشد تعریف می‌کند (Searle, 2005: 6). البته واقعیت اجتماعی که توسط حیوانات خلق می‌شود دربردارندهٔ وجوه ساده و عمومی حیث التفاتی است ولی مسئلهٔ مشخصی که مد نظر این مقاله است عبارت از آن وجهی از حیث التفاتی جمعی است که ناظر به جوامع انسانی بوده و در سطحی عالی‌تر از حیوانات، انسان‌ها را قادر به ایجاد واقعیت‌های خاص اجتماعی (یعنی واقعیت‌های نهادی) می‌سازد.

خلاصه آنکه در همهٔ رفتارهای جمعی، عملی که فرد انجام می‌دهد دارای حیث التفاتی جمعی است؛ یعنی فرد انجام دادن عملی جمعی و مشترک را به‌عنوان بخشی از آنچه «جمع» در صدد انجام دادن آن است، در نظر می‌گیرد. البته تبیین این مسئله که چگونه در چنین مواردی حیث التفاتی

التفاتی یعنی استعداد ذهن برای باز نمودن اوضاع امور و اعیان موجود در جهان. (Ibid: 7)

این شرح مختصر، حیث التفاتی را به‌عنوان انگاره‌ای که انسان‌ها به صورت فردی واجد آن هستند معرفی می‌کند ولی با توجه به اینکه همهٔ انسان‌ها دارای حیث التفاتی در معنای یادشده هستند، می‌توان به بحث در خصوص نقش حیث التفاتی در جامعه نیز پرداخت. سرل به وجود حیث التفاتی در رفتارهای جمعی عقیده دارد. به نظر او این ویژگی نه تنها در انسان بلکه در حیواناتی که رفتار مشارکتی و گروهی دارند، پیش از ورود به فعل جمعی، استخدام می‌شود. برای حضور حیث التفاتی در افعال جمعی می‌توان مصادیق متعددی را برشمرد، از آن جمله در نواختن ساز در یک ارکستر موسیقی یا بازی در ورزش‌های گروهی و یا حتی در نمونهٔ ساده‌ای نظیر انجام دادن یک مکالمه بین دو نفر، حیث التفاتی توسط افراد استخدام می‌شود. در چنین موقعیت‌هایی شخص به طور منفرد عمل می‌کند ولی اعمال فردی شخص (به طور مثال نواختن کمانچه یا پاس دادن توپ) بخشی از رفتار جمعی و مورد پذیرش جمع است؛ به چنین حیث التفاتی می‌توان قید جمعی را افزود و از آن به‌عنوان حیث التفاتی جمعی یاد کرد.

با توجه به مثال‌های یاد شده می‌توان تحقق حیث التفاتی جمعی را منوط به تحقق دو قید دانست: نخست اینکه حیث التفاتی جمعی در جایی خودنمایی خواهد کرد که فعل یا رفتاری به صورت گروهی و جمعی و یا به نحو تعاملی انجام شود؛ به عبارت دیگر، اعمالی که تحقق آنها منوط به حضور و مشارکت حداقل دو و یا چند نفر است و فعل تحقق یافته را می‌توان به مجموع مشارکت‌کنندگان نسبت داد. قید دوم عبارت است از اشتراک مشارکت‌کنندگان در حالات التفاتی نظیر باورها، امیال، ادراکات و مانند آن. بر این اساس به طور

از مفهوم قواعد نظام‌بخش (Regulative rules) به کار می‌رود. تمایز میان این دو دسته از قواعد ریشه در اندیشه جان راولز، فیلسوف سیاسی معاصر، دارد. جان راولز ایده‌های اساسی چنین تمایزی را در مقاله‌ای با عنوان «دو مفهوم از قواعد»^۷ مطرح کرده بود (Rawls, 1955) اما بسط و همه‌گیر شدن این ایده‌ها در دهه‌های اخیر کاملاً مروهون آثار سرل است.

قواعد نظام‌بخش قواعدی‌اند که به هدایت اعمال و پدیده‌های از پیش موجود کمک می‌کنند. به عبارت دیگر این دسته از قواعد در ایجاد امور نقشی نداشته و صرفاً وظیفه نظم‌بخشی و هدایت آنها را بر عهده دارند. فقدان قواعد نظام‌بخش باعث به خطر افتادن موجودیت امور مرتبط به آنها نمی‌شود. به طور مثال، قواعد مربوط به عدم تردد عابران پیاده از خیابان و حرکت خودروها از سمت راست جزو قواعد نظام‌بخش است. چنانچه خودروها به جای حرکت از سمت راست از سمت چپ خیابان حرکت کنند، اساس رانندگی از بین نخواهد رفت.

اما قواعد قوام‌بخش را می‌توان به تعبیری ایجاد کننده امور و صور رفتار قلمداد کرد. انسان‌ها با تبعیت از چنین قواعدی پدیده‌هایی را به وجود می‌آورند که پیش از آن وجود نداشتند. بنابراین قواعد قوام‌بخش علاوه بر اینکه به فعالیت‌های مربوطه نظم می‌بخشند، فراتر از آن، آنها را ممکن می‌کنند. نمونه بارز این نوع پدیده‌ها انواع بازی‌ها هستند. برای مثال قواعد بازی فوتبال فقط نظام‌بخش این بازی‌ها نیستند بلکه اساساً انجام دادن آنها را ممکن می‌سازند. بدون این قواعد، بازی فوتبال چیزی جز مجموعه‌ای از حرکات بدنی بی‌ربط نخواهد بود. پذیرش این قواعد از طرف دیگران و بازی مطابق آنها باعث شده است که امروزه با پدیده‌ای به نام فوتبال مواجه باشیم. پس می‌توان گفت ایجاد چنین

افراد کاملاً وابسته به حیث التفاتی جمعی است به غایت پیچیده است. «حیث التفاتی جمعی» به صورت «ما قصد داریم»، «ما باور داریم»، «ما امیدواریم» و یا به طور خلاصه به صورت «قصد ما» (We intentions) نیز نام‌گذاری شده است. این نام‌گذاری در مقابل حیث التفاتی فردی است که به صورت «من قصد دارم»، «من باور دارم»، «من امیدوارم» و یا به طور خلاصه به صورت «قصد من» (I intentions) از آن یاد می‌شود. بیان دیگری از ادعای سرل این است که فرد در عین داشتن «من قصد دارم» (یعنی حیث التفاتی فردی یا «قصد من») واجد «ما قصد داریم» (یعنی حیث التفاتی جمعی یا «قصد ما») نیز هست. به عبارت دیگر، اگر دو نفر با هم و به صورت جمعی در حال انجام دادن فعلی هستند، هر یک از آنها پیش از انجام دادن آن کار مشترک، «انجام دادن اشتراکی کار» را قصد می‌کند. در واقع، فرد برای انجام دادن کار ضرورتاً باید نسبت به بخشی از کار که انجام دادن آن بر عهده اوست، واجد نوعی «من قصد دارم» باشد. اگر چنین است، پس او لزوماً پیش از اتخاذ چنین التفاتی می‌باید آن کار را به صورت فعلی که «ما قصد داریم» آن را انجام دهیم ملاحظه نماید. این لحاظ کردن به معنای آن است که در این فعل جمعی و مشترک، هر یک از افراد حیث التفاتی جمعی را به کار می‌گیرد. اگر این حیث التفاتی جمعی توسط افراد استخدام نمی‌شد، آن‌گاه فعل جمعی نیز تحقق نمی‌یافت. در عین حال نکته ظریف اینجاست که حیث التفاتی جمعی قابل تحویل به حیث التفاتی فردی نیست؛ یعنی نمی‌توان «ما قصد داریم» یا «قصد ما» را به «من قصد دارم» و یا مجموعه‌ای از «قصد من»‌ها تحویل برد.

۲.۳. قواعد قوام‌بخش

عنصر سومی که برای تبیین واقعیت نهادی نیاز است انگاره قواعد قوام‌بخش (Constitutive rules) است. این دسته از قواعد در ادبیات فلسفی معاصر عموماً متمایز

می‌شود، چنین و چنان شخصی «رئیس‌جمهور» محسوب می‌شود (Searle, 2005: 7). شخص رئیس‌جمهور انسانی مانند سایر انسان‌هاست ولی آنچه به او نقش ریاست‌جمهوری می‌دهد، اعتبار جمعی افراد جامعه است که تحت شیوه‌هایی خاص (رای‌گیری و ...) این کارکرد را برای آن شخص تعیین کرده‌اند. گذشتن توپ از خط دروازه به خودی خود چیزی جز حرکت فیزیکی توپ از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر نیست ولی آنچه به آن کارکردِ گل بودن می‌دهد، پذیرش و اعتبار جمعی افراد دست‌اندرکار در بازی فوتبال است. پس کارکردهای وضعی منحصراً با قواعد قوام‌بخش ملازم‌اند و زمانی که از اعتبار جمعی و سپس تعیین جمعی کارکرد وضعی سخن به میان می‌آید، در واقع از تحقق چنین قالبی سخن به میان آمده است.

۳. تعیین جمعی کارکرد وضعی: خلق واقعیت نهادی

دقت در دو مفهوم «تعیین کارکرد» و «حیث‌التفاتی جمعی» و ترکیب آنها انگاره «تعیین جمعی کارکرد» را پدید می‌آورد. به بیان دیگر از آنجا که تعیین کارکرد در واقع جنبه‌ای از حیث‌التفاتی به شمار می‌آید (Searle, 1995: 14) و از آنجا که دانسته شد که حیث‌التفاتی خود دو گونه فردی و جمعی دارد، می‌توان نتیجه گرفت که تعیین کارکرد می‌تواند جمعی نیز باشد.

ادعای اصلی درباره واقعیت‌های نهادی این است که واقعیت‌های نهادی آن دسته از واقعیت‌ها هستند که به صورت قواعد قوام‌بخش «X» در بافت C به عنوان Y محسوب می‌شود» قابل صورت‌بندی‌اند. تحقق چنین واقعیتی مستلزم «تعیین جمعی کارکرد وضعی» است. برای ایضاح مطلب توسل به مثالی راه‌گشاست: قبیله‌ای بدوی را تصور کنید که مشغول ساختن حصاری در

پدیده‌هایی وابسته به تبعیت و پذیرش افراد دخیل در آنها از مجموعه قواعد قوام‌بخش است.

قواعد قوام‌بخش و نظام‌بخش از نظر صوری نیز با هم تفاوت دارند. قواعد نظام‌بخش اغلب صورت امری دارند؛ یعنی به شکل «X را انجام بده» یا «اگر Y، پس X را انجام بده» درمی‌آیند. اما صورت‌بندی قواعد قوام‌بخش اغلب در قالب «Y، X، محسوب می‌شود» یا «X در بافت C، Y محسوب می‌شود» امکان‌پذیر است؛ مثلاً «این تکه کاغذ خاص تحت شرایط معین اسکناس محسوب می‌شود» و یا «بر زبان آوردن کلمه 'بله' در شرایطی معین به منزله همسر شدن فرد است».

۴. کارکردهای وضعی

در میان انواع کارکردهایی که توسط انسان برای اشیا وضع می‌شود، دسته‌ای از کارکردها وجود دارد که عامل آگاه آن کارکردها را در اثر ساختار فیزیکی اشیا بدانها تخصیص می‌دهد. به طور مثال بار کردن کارکرد نیمکت به کُنده درخت ناشی از فیزیک کُنده درخت است. پیچ‌گوشتی بودن کارکردی مبتنی بر فیزیک آن شیء است. در مقابل، کارکردهایی وجود دارند که به آنها «کارکردهای وضعی» گفته می‌شود و شامل کارکردهایی است که ایفای آن کارکردها صرفاً در اثر ساختار فیزیکی شیء امکان‌پذیر نیست، بلکه در اثر پذیرش و توافق جمعی ممکن است. به عبارت دیگر، شیء یا شخصی که کارکرد وضعی بدان بار می‌شود تنها زمانی قادر به ایفای کارکرد وضعی خواهد بود که آن وضع معین به واسطه پذیرش جمعی برای آن شیء و یا شخص تعیین شده باشد. تعیین کارکردهای وضعی نوعاً در قالب «X» به عنوان Y محسوب می‌شود» تحقق می‌یابد؛ برای مثال گفته می‌شود چنین و چنان حرکتی در فوتبال «گل» محسوب می‌شود، چنین و چنان وضعیتی در شطرنج به عنوان «کیش و مات» محسوب

اعتبار جمعی افراد جامعه منوط است و شیوه تحقق آنها در قالب «X» در بافت C به عنوان Y محسوب می‌شود» قابل بیان است.

حال در فضای مثال تصویر شده، واقعیت‌هایی رخ می‌دهند که بدیع‌اند. به طور مثال اینکه «ورود بدون مجوز به داخل مرز ممنوع است» و «خروج ساکنان از مرز نیازمند هماهنگی با مسئولان است» واقعیت‌هایی است که پیش‌تر معنایی نداشت و اکنون همراه با اعتبار خط یادشده به عنوان مرز و یا به تعبیر دیگر همراه با تعیین جمعی کارکرد وضعی «مرز بودن» برای این خط، تحقق یافته‌اند. این واقعیت‌ها نهادی‌اند. بنابراین آنچه واقعیت نهادی را خلق می‌کند اعتبار کردن وضعی است که افراد جامعه با اعتبار آن، کارکردی را به شیء یا شخص به صورت جمعی بار می‌کنند. (Ibid: 41)

در اینجا دو چیز باید از هم تمییز داده شود: نخست وضع اعتبار شده و دوم کارکردی که بر آن وضع مترتب است. آن وضع اعتبار شده، «نهاد» است. به بیان ساده‌تر اموری نظیر مرز، پول، دارایی شخصی، ازدواج، ریاست جمهوری، ریاست مجلس و از این قبیل نهادند. این نهادها انسان‌ها را قادر به خلق واقعیت‌هایی می‌کنند که واقعیت‌های نهادی نام دارند. واقعیت‌هایی نظیر اینکه «عبور بدون مجوز از مرز ممنوع است»، «آقای کامرانی متأهل است» و «او شهروندی ایرانی است» نمونه‌هایی از واقعیت‌های نهادی است که مبتنی بر وجود نهادهایی چون مرز، ازدواج و شهروندی پدید آمده‌اند. بیان سرل از این معنا چنین است:

“نهاد عبارت است از هر نظامی از قواعد (روش‌ها، آداب) که به نحو جمعی مورد پذیرش واقع شده است و ما را به خلق واقعیت‌های نهادی قادر سازد. این قواعد نوعاً صورت «X» در C به عنوان Y محسوب می‌شود» را واجدند. در اینجا شیء، شخص و یا وضع امور X، متعین

اطراف خانه‌هایشان هستند تا ایشان را از شرّ متجاوزان و بیگانگان مصون نگه دارد. در امتداد حصارى که توسط افراد قبیله در حال ساخت است، صخره‌ای وجود دارد که افراد قبیله تصمیم می‌گیرند حصار خود را به این صخره متصل کنند؛ این کار علاوه بر اینکه کار ایشان را تسهیل و تسریع می‌کند، برآورنده مقصود نیز هست زیرا صخره نیز به خوبی یک حصار می‌تواند مانع متجاوزان باشد. تا اینجا کارکرد حصار مصنوع و صخره‌ای که در امتداد آن است همانا «مانع بودن» است. این کارکرد کاملاً با ساختار فیزیکی حصار و نیز صخره هماهنگی دارد. با گذشت زمان این حصار و صخره توسط افراد دست‌اندرکار به عنوان مرز مورد قبول قرار می‌گیرد؛ یعنی محدوده سرزمینی قبیله را مشخص می‌کند. به تبع آن ورود و خروج به این محدوده تنها با مجوز و برای افراد مجاز امکان‌پذیر می‌شود. در این حالت صخره مورد بحث کارکرد جدیدی کسب می‌کند که همانا «مرز بودن» است. اما این کارکرد نه به دلیل ساختار فیزیکی صخره بلکه در اثر پذیرش و توافق افراد دست‌اندرکار است که این حصار و در امتدادش آن صخره را به عنوان مرز اعتبار کرده‌اند. بنابراین «مرز بودن» برای این حصار و صخره کارکردی وضعی محسوب می‌شود که توسط انسان‌ها اعتبار شده است. حتی می‌توان وضعیتی را تصور کرد که حصار مصنوع ویران شود و تنها بقایای آن به صورت خطی از آوار قابل مشاهده باشد؛ در این صورت نیز با وجود اینکه حصار کارکرد مانعیت خود را از دست داده است ولی کارکرد «مرز بودن» برای خط مزبور پابرجاست و همچنان این خط قابل نقض نیست. حالت اخیر عدم وابستگی کارکرد «مرز بودن» به ساختار فیزیکی حصار را بهتر نشان می‌دهد. چنین کارکردهایی، «کارکرد وضعی» نام دارند که قوام آنها به

باشد (با آن تطابق داشته باشد)، چرا که اگر چنان امری در عالم واقع تحقق نداشت، این گزاره‌ها نیز صادق نبودند. این امر همان «نهاد شهروندی» و «نهاد پول» است. چنین نهادهایی هرچند که به لحاظ هستی-شناختی سوژکتیو هستند ولی توافق و تصدیق عمومی گزاره‌های ناظر به آنها حکایت از ابژکتیویته معرفت-شناختی این گزاره‌ها دارد.

۴. ساختار منطقی واقعیت‌های نهادی و نهادها

گرچه ساختار جوامع بشری به میزان زیادی پیچیده می‌نماید، ولی می‌توان مدعی شد اصول اساسی حاکم بر آنها ساده است (Ibid: 5 & 2008: 30). «جوامع بشری ساختاری منطقی دارند، زیرا ایستارهای بشری که مقوم واقعیت اجتماعی هستند دارای مضامینی گزاره‌ای (Propositional contents) با روابط منطقی‌اند» (Ibid: 30). چنانچه روابط منطقی موجود در این مضامین گزاره‌ای کشف شوند، آنگاه ساختار منطقی واقعیت اجتماعی و در ذیل آن واقعیت نهادی روشن می‌شود و متعاقباً ساختار نهادها نیز آشکار خواهند شد زیرا منطبق بر این ادعا، نهادها نیز دارای مضامین گزاره‌ای خواهند بود.

سرل معتقد است ساختار صوری واقعیت‌های نهادی نوعاً و در اغلب موارد (به استثنای برخی موارد اندک که در ادامه اشاره خواهد شد) همان ساختار قواعد قوام-بخش است. ساختاری که پیشتر نیز بدان اشاره شد و صورت‌بندی آن چنین است: « X در بافت C به عنوان Y محسوب می‌شود». در این فرمول عبارت X نماد شخص، شیء و یا وضع امری است که در شرایط و بافت خاصی که با عبارت C نمادگذاری شده است، کارکردی وضعی را اخذ می‌کند که پیشتر فاقد آن بود و اخذ آن صرفاً وابسته به ویژگی‌های فیزیکی‌اش نیست.

به وضع خاصی، یعنی وضع Y ، می‌شود که این وضع جدید شخص یا شیء را به ایفای کارکردهایی توانا می‌سازد که صرفاً به اتکای ساختار فیزیکی‌اش قادر به ایفای آن نیست بلکه به عنوان شرطی ضروری، به تعیین [جمعی] آن وضع نیاز دارد. بنابراین خلق واقعیت نهادی عبارت است از تعیین جمعی کارکرد وضعی» (Searle, 2005: 21-22)

تنها انسان می‌تواند کارکرد وضعی را ایجاد کند. در هیچ-گونه دیگری از حیوانات تعیین جمعی کارکرد وضعی یافتنی نیست (Ibid: 7) زیرا اعتبار هر وضعی مستلزم وجود زبان است که حیوانات فاقد آن‌اند. در جای خود به این نکته با تفصیل بیشتر پرداخته خواهد شد.

با تغییر زاویه بحث به نظر می‌رسد بتوان مطلب را بیشتر توضیح داد: واقعیت‌هایی نظیر اینکه سرل شهروندی آمریکایی است، این تکه کاغذها اسکناس‌اند، فلان حرکت در فوتبال گل و یا آفساید است و فلانی رئیس مجلس است، واقعیت‌های نهادی‌اند. اینها در زمره امور واقع‌اند و صدق آنها به نحو شهودی قابل دریافت است (Ibid: 2-3). اگر شهروند آمریکایی بودن سرل و اسکناس بودن تکه کاغذ توصیفی (و دو مثال دیگر هم همینطور) امری‌اند که به نحو شهودی صادق‌اند پس می‌باید گزاره «سرل شهروند آمریکایی است» و «این تکه کاغذ اسکناس است»، راجع به واقعیتی باشند که تطابق این گزاره‌ها با آن واقعیت موجب صدق گزاره شده باشد. به بیان دیگر، هر فرد دارای عقل سلیم که سرل را بشناسد و یا تکه کاغذهای توصیفی را ببیند، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد که سرل شهروند آمریکایی است و این تکه کاغذها اسکناس‌اند. حال این تصدیق که همه افراد دارای عقل سلیم با آن توافق دارند و خلافتش را نمی‌پذیرند لاجرم باید مستند به امری در عالم واقع

بنابراین X به وضع جدیدی نایل شده است که عبارت Y نماد آن است. هر واقعیتی که بتوان آن را در این قالب صورت‌بندی کرد و ناظر به تعیین جمعی کارکردی وضعی باشد، واقعیتی نهادی است.

این که نهادها را می‌توان بر حسب قواعد قوام‌بخش فهمید، در فلسفه معاصر امر بدیعی نیست. طرح اولیه این ایده (یعنی فهم پدیده‌های نهادی و یا نهادها بر حسب قواعد قوام‌بخش) را علاوه بر سرل می‌توان به افرادی چون جان راولز (۱۹۵۵)، میدگلی (۱۹۵۹)^۸ و گلدمن (۱۹۷۰)^۹ نیز نسبت داد. در این میان شرح سرل از قواعد قوام‌بخش شاید توسعه‌یافته‌ترین اینها باشد. زیرا ارجاع به این موضوع در ادبیات فلسفی معاصر عمدتاً ناشی از آثار و نوع نگاه سرل است (Hindriks, 2009: 253-254).

در ادامه باید این نکته بررسی شود که آیا ساختار منطقی واقعیت‌های نهادی به خود نهادها نیز سرایت می‌یابد؟ آیا برای نهادها نیز می‌توان ساختاری منطقی در نظر گرفت؟ برای پاسخ، باید ماهیت نهادها به نحو دقیق‌تری مورد بررسی قرار گیرد. در بازی فوتبال واقعیت‌های نهادی نظیر گل زدن بازیکن شماره ۱۰، آفساید بودن گل دقیقه ۳۵، دریافت کارت قرمز توسط دروازه‌بان تیم آبی‌پوش، تعویض بازیکن شماره ۵ با بازیکن شماره ۱۳ و غیره جملگی تحققشان منوط به اعتبار نهاد «فوتبال» است. اگر نهادی به نام فوتبال وجود نمی‌داشت، آنگاه چنین وقایعی چیزی نبودند مگر مجموعه‌ای از حرکات فیزیکی (مثل راه رفتن، ضربه زدن، دویدن و غیره). در ازدواج نیز متأهل شدن، زن و شوهر شدن و تشکیل خانواده تحلیلی مشابه بازی فوتبال دارند. در اینجا نیز تحقق واقعیت‌های نهادی مذکور مستلزم وجود نهاد ازدواج است.

نهاد فوتبال و یا نهاد ازدواج عبارتند از مجموعه قواعد

قوام‌بخشی که هریک جزئی از پدیده فوتبال و یا ازدواج به شمار می‌آیند. این قواعد دارای نظامی هستند که در کنار یکدیگر ازدواج و یا بازی فوتبال را تشکیل می‌دهند. به بیان فنی و خارج از فضای مثال، آنچه نهاد را می‌سازد صرفاً صورت‌بندی قواعد قوام‌بخش نیست بلکه شبکه‌ای از این قواعد است که شالوده آن را در بر گرفته است. به عبارت دیگر، نهادها نظامی از قواعد قوام‌بخش هستند (Searle, 1995: 51). بنابراین بازی شطرنج و یا هر بازی دیگر تنها یک قاعده نیست بلکه خانواده‌ای از قواعد به هم پیوسته است. شطرنج تنها به واسطه داشتن قاعده کیش بازی محسوب نمی‌شود بلکه به واسطه مجموعه‌ای از قواعد نظیر قاعده حرکت مهره‌ها، قاعده مات و غیره می‌تواند به عنوان بازی به شمار آید. به همین ترتیب، قوه مقننه به عنوان یک نهاد دربردارنده مجموعه‌ای از قواعد است: نحوه انتخاب نمایندگان، چگونگی رأی دادن، عضویت در کمیسیون‌ها و کمیته‌های تخصصی، تعیین سطح اختیارات هر نماینده، انتخاب رئیس و حدود اختیارات او و بسیاری قواعد از این دست. عبارات زیر خلاصه‌ای است که سرل درباره نهاد دارد:

«واقعیت‌های نهادی صرفاً در اثر پذیرش جمعی چیزی وجود دارند که واجد وضعی به خصوص است؛ واجد وضعی که آن وضع حامل کارکردهایی است که نمی‌توانند بدون پذیرش جمعی وضع مزبور ایفا شوند.... واقعیت نهادی واقعیتی است که دارای ساختار منطقی «X در بافت C به عنوان Y محسوب می‌شود» است.... نهاد هر نظامی از قواعد قوام‌بخش در قالب «X در C به عنوان Y محسوب می‌شود» است. هرگاه نهادی پدید آید، یعنی ساختاری مهیا شده است که در درون آن شخص می‌تواند واقعیت‌های نهادی را خلق کند.» (Searle, 2005: 9-10)

۵. عبارات Y فی‌نفسه

صورت‌بندی «X در C به عنوان Y محسوب می‌شود» شایع‌ترین صورتی است که اکثر واقعیت‌های نهادی را به وسیله آن می‌توان تحلیل کرد ولی شامل همه موارد نمی‌شود (Searle, 2008: 48). در میان واقعیت‌های نهادی موارد بسیار اندکی وجود دارند که ساختار صوری‌شان از این فرمول تبعیت نمی‌کند. این موارد شامل واقعیت‌هایی است که بری اسمیت (Barry Smith) آنها را «عبارات Y فی‌نفسه» (Free-standing Y terms) می‌نامد (Smith, 2003: 19)؛ یعنی آن دسته از کارکردهای وضعی که بدون ابتدا بر واقعیت طبیعی (عبارت X) تحقق می‌یابند. به عنوان مثال برای ایجاد یک شرکت یا مؤسسه نیازی به شیء فیزیکی (واقعیت طبیعی) نیست تا کارکرد وضعی بر آن بار شود بلکه کافی است با یک اظهار انشایی، مؤسسه یا شرکت مزبور را به وجود آورد. مؤسسه مذکور دارای آدرس پستی، کارمندان و سهامداران و مانند آن است، اما ماهیت فیزیکی ندارد. مؤسسه مجموعه‌ای از کارکردهای وضعی است که مجموع آنها به عنوان مؤسسه محسوب می‌شود (Searle, 2005: 16 & 2008: 39). مثال دیگر پول الکترونیکی و اعتبار بانکی است که پشتوانه پرداخت‌های الکترونیکی قرار می‌گیرد. در اینجا هیچ مؤلفه فیزیکی را نمی‌توان یافت که عنوان پول بدان اطلاق شود؛ نه فلزی در کار است و نه کاغذی. کارت‌های اعتباری به واسطه ثبت‌های مجازی، این قابلیت را به افراد می‌دهند که بدون داشتن پول نقد و تنها با تغییر و جابجایی اعداد مندرج در سیستم، اشیایی را خریداری نمایند. با انجام خرید، ارزش عددی مربوط به خریدار کاهش و ارزش عددی متعلق به فروشنده در حساب متمرکز او افزایش می‌یابد. بدیهی است که برخلاف نظر اولیه سرل^{۱۰} انعکاس موجودی بانکی فرد در کامپیوترها و شبکه مجازی بانک را نمی‌توان به عنوان عنصر فیزیکی تلقی

کرد (Searle, 1995: 56)، زیرا انعکاس موجودی بانکی بر روی کامپیوترها صرفاً بازنمایی پول است (Searle, 2008: 40). به طور مشابه، سفته بازنمودی از بدهی فرد به دیگری است ولی خود بدهی نیست. برای بدهی نمی‌توان شیء فیزیکی سراغ گرفت که کارکرد بدهی بر او بار شده باشد. (Smith, 2003: 20-21)

در مورد امور نهادی نظیر بدهی، جادو، پول الکترونیکی و شرکت قالب صوری محقق شده چنین است: «فلان وضع امور به عنوان Y محسوب می‌شود». در واقع در چنین مواردی بدهی، جادو، پول الکترونیکی و شرکت به عنوان Y محسوب شده است بدون اینکه شخص و یا شیء فیزیکی X در کار باشد که این احتساب به آن منسوب شود. یعنی Y به صورت مستقل یک واقعیت نهادی را ایجاد کرده است (Searle, 2005: 16). ایجاد این واقعیت نهادی به وسیله آن دسته از افعال گفتاری محقق شده است که صورت منطقی «اخبار» را دارند. یعنی افراد تنها به وسیله اظهار، کارکرد وضعی Y را خلق کرده‌اند. (Searle, 2008: 50)

بیشتر نشان داده شد که اساس واقعیت‌های نهادی در کارکرد وضعی است. حال با اشعار نسبت به وجود «عبارات Y فی‌نفسه» این موضوع خودنمایی بیشتری می‌کند. لذا لازم است محتوا و ماهیت عبارات Y یعنی همان کارکردهای وضعی مورد بررسی قرار گیرد.

۶. محتوای کارکردهای وضعی

واقعیت‌های نهادی با ارزش‌ها و بایایی‌ها پیوند می‌خورند. بدین معنا که همراه با هر کارکرد وضعی، مطلوبی مراد شده است که عامل در صدد دستیابی به آن است. به طور مثال در بازی فوتبال، کارکرد (و یا هدف از) دویدن و پاس دادن همانا «زدن گُل» به تیم مقابل است؛ و کارکرد گُل زدن همانا «برنده شدن» می‌توان برای این برنده شدن نیز مقاصدی را برشمرد.

توان‌های بایایی بر X بار می‌شود. یعنی Y همان X است به علاوه انواع مشخصی از توان‌های بایایی. X پیش از تعیین کارکرد، فاقد این توان‌ها بود ولی این توان‌ها به محض تعیین کارکرد وضعی و به تبع تحقق وضع Y برای X حاصل شد. بنابراین همراه با تعیین کارکرد وضعی، ساختاری از قدرت نیز محقق می‌شود.

برای مثال اگر شخص الف با پیروزی در انتخابات، رئیس‌جمهور کشور شود این قدرت را به دست خواهد آورد که درباره سیاست‌های اقتصادی و نحوه تخصیص بودجه تصمیم‌گیری کند؛ در عین حال مکلف به حفظ امنیت روانی مردم خواهد بود. این حق و تکلیف زمانی حاصل می‌شود که ریاست‌جمهوری برای شخص الف اعتبار شود و گرنه شخص الف فی حد ذاته چنین اختیارات و تکالیفی ندارد. تأکید بر این نکته که توان ایجاد شده از نوع بایدهای نهادی است، بسیار مهم است؛ زیرا این توان را نباید به طور مثال با توان فیزیکی و یا حقوق و تکالیفی از نوع تکلیف به انجام اعمال مذهبی و استحقاق پاداش اخروی اشتباه گرفت. این توان‌ها معطوف به پذیرش و اعتبار جمعی‌اند. پول، قرارداد تجاری، گذرنامه، گواهی‌نامه رانندگی، مدرک تحصیلی و جملات زبانی به واسطه پذیرش و اعتبار جمعی است که عاملان را به انجام افعالی نظیر مبادله، پس‌انداز، خرید و فروش، مسافرت به خارج، رانندگی، استخدام و انجام افعال گفتاری قادر می‌سازند. یعنی در اینجا ساز و کار ایجاد توان بایایی، پذیرش جمعی است. (Searle, 1998: 132)

وجود همین توان‌های بایایی است که باعث اثربخشی علی و نیز پایداری نسبی نهادها می‌شود. اگر پول توانی برای خرید، پس‌انداز، مبادله و پرداخت دستمزد ایجاد نمی‌کرد، مسلماً گرایش و میلی هم برای کسب آن وجود نمی‌داشت و این نهاد به سرعت از بین می‌رفت.

در صورت‌بندی «محسوب شدن» تحقق این مطلوب را باید در انتقال از X به Y نشان داد. در این صورت-بندی Y دارای وضعی است که X فاقد آن است. یعنی Y واجد ارزشی است که این ارزش به واسطه واقعیتهای که قواعد به آن می‌دهند واجد آن شده است. (Fotion, 2000: 195)

کارکردهای وضعی با خلق مجموعه‌ای از بایایی‌ها ضمن اینکه مبنایی برای عمل فراهم می‌آورند نظامی از قدرت را نیز محقق می‌کنند. این مجموعه بایایی‌ها زمینه‌ای را فراهم می‌سازند که به واسطه آن برخی از کارهایی که پیشتر ممکن نبود ممکن می‌شود. به طور مثال «پول» امکان خرید و پس‌انداز را فراهم می‌آورد و «دولت» امنیت را تضمین می‌کند (یا دست‌کم از بروز هرج و مرج جلوگیری می‌کند). ممکن شدن این دسته از امور به معنای آن است که دسته‌ای از مقاصد که برای عامل مطلوب است، تحقق می‌یابند. به بیان دیگر، نهادها امکانات جدیدی را برای عمل و تحقق مطلوب‌ها در اختیار انسان قرار می‌دهند؛ و با این کار او را در تحقق اهداف مطلوبش «توانمند» می‌کنند. با این تعبیر مشخص می‌شود که نهادها فی نفسه ابزار اعمال جبر نیستند بلکه به نحو اولی وظیفه تواناسازی بر عهده آنهاست. توان‌هایی که نهادها به همراه دارند نوع خاصی از توان‌هاست که عبارت از اموری است که معمولاً با چنین اصطلاحاتی از آنها یاد می‌شود: حقوق، وظایف، تکالیف، اختیارات، اجازات، وکالت‌ها، احتیاجات و تصدیقات. سرل همه این موارد را توان‌های بایایی (Deontic powers) می‌نامد (Searle, 2005: 10) که به طور کلی به دو دسته توان‌های مثبت (مثل حقوق) و منفی (مثل تکالیف) تقسیم می‌شوند.

برای ایضاح موضوع باید گفت در هر تعیین کارکرد وضعی که موجب انتقال X به Y می‌شود، انواعی از

می‌شود. حال با اتکا به فرمول «S، A را انجام می‌دهد» می‌توان تعیین جمعی کارکرد وضعی برای X که محتوای آن ایجاد توان‌های بایایی است را به صورت مقدماتی در ساختار زیر بیان کرد:

«ما می‌پذیریم (S) واجد توان است (یعنی S، A را انجام می‌دهد)»

عملگر (Operator) مبنایی که در جامعه می‌تواند توان بایایی ایجاد کند همین ساختار «ما می‌پذیریم» است که در فرمول اخیر گزارش شد^{۱۱}.

رابطه بین دو فرمول «X در بافت C به عنوان Y محسوب می‌شود» و فرمول «ما می‌پذیریم (S) واجد توان است (یعنی S، A را انجام می‌دهد)» را این گونه می‌توان تشریح کرد: پذیرش جمعی فی حد ذاته هیچ ارتباطی با توان شخصی فرد ندارد بلکه این پذیرش ناظر به تعیین یک وضع نهادی برای فرد است. برای مثال واجد بودن شرایطی خاص، فردی را رئیس‌جمهور می‌کند؛ این مثال را اگر با اندکی تسامح در قالب فرمول «محسوب شدن» بیان کنیم این گونه خواهد شد: «فرد الف (X) با پیروزی در انتخابات (C) به عنوان رئیس‌جمهور (Y) محسوب می‌شود». حال که فرد الف عنوان رئیس‌جمهوری یافت و ریاست‌جمهوری نیز منصبی است که از پیش همراه با آن، مجموعه‌ای از توان‌های بایایی وجود دارد، در واقع ما با انتخاب او و ملاحظه او به عنوان رئیس‌جمهور می‌پذیریم که او توان انجام دادن کارهای خاصی را دارد. او توان مثبت برای دستور به نیروهای انتظامی و تخصیص بودجه را دارد و توان منفی، یعنی تکالیفی نیز داراست، مثلاً تکلیف او صیانت از اتحاد ملی است. بنابراین «فرد الف (X) با پیروزی در انتخابات (C) به عنوان رئیس‌جمهور (Y) محسوب می‌شود» معادل است با اینکه «ما می‌پذیریم فرد الف رئیس‌جمهور است» و این معادل است با اینکه

اگر قراردادها تکلیف و حقی را ایجاد نمی‌کردند، آنگاه نه اثری داشتند و نه امیدی به بقای آنها بود. اگر افراد به این نهادها تمایل دارند به دلیل اعتبار بایدهایی است که جامعه برای آنها قائل است. این اعتبار جمعی دلایل مستقل از امیال فرد بوده و تضمین کننده ثبات و تداوم نهادهاست؛ افزون بر اینکه اثربخشی علی آنها را نیز تضمین می‌کند.

۷. صورت بندی بر اساس توان‌های بایایی

با توضیحاتی که ارائه شد اکنون نظریه نهادها نیازمند یک صورت‌بندی عام‌تر است. وجود «عبارات Y فی‌نفسه» حاکی از آن بود که ساختار «X در C به عنوان Y محسوب می‌شود» استثناپذیر است. ضمن اینکه این واقعیت‌ها مبتنی بر کارکردهای وضعی‌اند و کارکردهای وضعی، محتوایی تشکیل یافته از توان‌های بایایی دارند. بنابراین صورت‌بندی عام واقعیت‌های نهادی را باید با تمرکز بر توان‌های بایایی و قدرتی که برای عامل به همراه می‌آورند طراحی کرد. در ادامه به این مسئله پرداخته می‌شود.

توان همواره عبارت است از قدرت انجام دادن فعل و یا ممانعت دیگری از انجام دادن آن، لذا مضمون گزاره‌ای کارکردهای وضعی که توأم با تعیین یافتن توان مربوطه است را می‌توان در این فرمول نمایش داد (Searle, 1995: 104): «S، A را انجام می‌دهد»

در فرمول اخیر عبارت S نماد شخص یا گروه انسانی است و A نماد فعلی است که توسط S انجام داده می‌شود. این فعل صرفاً ایجابی نیست بلکه افعالی نظیر جلوگیری و امتناع را نیز شامل می‌شود.

بیان شد که فرمول «X در بافت C به عنوان Y محسوب می‌شود» در واقع تعیین کارکرد وضعی برای X است که به واسطه حیث التفاتی جمعی انجام داده

۸. زبان به عنوان نهاد اجتماعی بنیادی

همان طور که از مطالب پیش گفته نیز روشن است، نهادها و کارکردهای وضعی، اموری اند که توسط انسانها اعتبار می‌شوند و تحقق این اعتبار لاجرم نیازمند «ابراز» است. ابراز هر اعتباری توسط جمع، مستلزم وجود «زبان» است؛ البته زبان در معنای وسیع کلمه که هر نوع نظام سمبولها (Symbolism) را در بر گیرد. اما دقت در ماهیت زبان نشان می‌دهد که خود زبان نیز یک نهاد به شمار می‌آید که نظامی از کارکردهای وضعی (یا قواعد قوام‌بخش) که توسط انسانها اعتبار شده‌اند شالوده آن را تشکیل داده است. بنابراین زبان نهاد بنیادینی است که سایر نهادها به آن وابسته‌اند.

زبان، ساختار منطقی سایر نهادهای اجتماعی را نشان می‌دهد. از نظر سرل می‌توان بدون نهاد پول، دارایی، دولت یا ازدواج، واجد نهاد زبان بود، اما بدون نهاد زبان نمی‌توان نهاد پول، دارایی، دولت یا ازدواج داشت. معنای این سخن آن است که زبان عنصری بنیادین و مقدم بر هر نهادی است. ادعایی که او مطرح می‌کند از این نیز فراتر می‌رود. او صرفاً به تقدم زبان بر سایر نهادهای اجتماعی باور ندارد بلکه معتقد است که زبان قوام‌بخش سایر نهادهاست. به نظر سرل اگر در واقعیتی دو شرط تحقق یافته باشد، آنگاه آن واقعیت وابسته به زبان خواهد بود: ۱- بازنمایی‌های ذهنی (Mental representations) مقوم آن واقعیت باشد ۲- بازنمایی‌های مورد بحث وابسته به زبان باشند (Searle, 1995: 62). بنابراین اگر واقعیتی اولاً به واسطه اموری نظیر افکار و ادراکات انسانی تقویم یابد و ثانیاً این امور وابسته به زبان باشند طبیعتاً آن واقعیت وابسته به زبان خواهد بود.

واقعیت‌های نهادی جملگی با وجوه وابسته به

«ما می‌پذیریم رئیس‌جمهور واجد توان است (یعنی رئیس‌جمهور به انجام دادن فلان کار تواناست)». بنابراین توان‌های بایایی، ناظر به شخص رئیس‌جمهور است و نه فرد X. ولی به دلیل منطبق شدن شخصیت ریاست‌جمهوری بر فرد X در چنین مثالی $S=X$ است. در این مثال نوعی می‌پذیریم که S واجد توان است (S, A) را انجام می‌دهد) و به دلیل آنکه $S=X$ است و ما پذیرفته‌ایم که «X به عنوان Y محسوب می‌شود» و Y کارکردی وضعی است که مجموعه‌ای از توان‌های بایایی را به همراه دارد، بنابراین $S=X$ به واسطه اینکه به عنوان Y محسوب شده است، اکنون واجد توان‌های بایایی است که این توان‌ها او را به انجام دادن فعل A توانا می‌کند.

روشن می‌شود که توان‌های بایایی مترتب بر کارکرد وضعی هیچ ربطی به فیزیک X ندارند. به طور مثال، اینکه شطرنج‌باز در بازی شطرنج وزیر دارد بدین معنا نیست که مهره فیزیکی وزیر در دست اوست، بلکه بدین معناست که شطرنج‌باز در قالب یک نظام صوری در نسبت با سایر مهره‌ها توان انجام دادن برخی حرکات خاص را دارد. مشابه این مثال، وقتی گفته می‌شود شخصی یک میلیون تومان دارد مراد این نیست که او در دستان خود بسته‌ای اسکناس دارد بلکه منظور این است که او واجد برخی توان‌های بایایی (مثل قدرت خرید اشیا) است. در این موارد چیزی که توان بایایی بدان انتساب می‌یابد، اشیا فیزیکی نیست بلکه افراد شرکت کننده در مبادلات اقتصادی و شخص شطرنج‌باز است. بنابراین می‌توان با لحاظ این نکته که توان بایایی در «عبارات Y فی‌نفسه» مستقیماً به افراد درگیر در آن نهاد اطلاق می‌یابد این دسته از واقعیت‌های نهادی را به رغم فقدان عبارت X در قالب «ما می‌پذیریم» صورت-بندی کرد. (Searle, 2008: 40-41)

است. بنابراین اگر زبان را کنار بگذاریم چنان مفهوم و چنان اعتباری هم لاجرم امکان وقوع نخواهد یافت؛ زیرا برای اعتبار جمعی چنین مفهومی، دست‌اندرکاران باید پذیرش و تصدیق خود را ابراز کنند و گرنه موضوع توافق از بین خواهد رفت. ابراز پذیرش، تصدیق و اعتبار هر چیزی تنها به وسیلهٔ زبان بازنمایی می‌شود. باید به وسیلهٔ الفاظ، علائم، نمادها و نشانه‌ها این ابراز تحقق یافته باشد که این شخص رئیس‌جمهور است در غیر این صورت ریاست‌جمهوری اساساً تحقق مفهومی و در نتیجه تحقق مصداقی نخواهد یافت.

سرل معتقد است که زبان در تقویم واقعیت نهادی دست‌کم چهار کارکرد دارد که به شرح زیر قابل بیان هستند (Ibid: 76-78 & 2005: 13-14):

کارکرد نخست: همان‌طور که تشریح شد واقعیت نهادی صرفاً زمانی تحقق می‌یابد که کارکرد وضعی به صورت جمعی ابراز شده باشد؛ و یا به تعبیر سرل به عنوان موجود بازنمایی شده باشد. ابراز و یا بازنمایی کارکرد وضعی، امری زبانی است؛ البته زبان در معنای وسیع آن که شامل نظام سمبول‌ها هم می‌شود.

کارکرد دوم: کارکردهای وضعی اغلب متضمن توان‌های بایایی هستند. تشخیص، تصدیق و پذیرش این توان‌های بایایی که از نهادها برمی‌خیزند نیازمند زبان است. این کارکرد پی‌آیند کارکرد نخست است.

کارکرد سوم: نهادها در طول زمان و مستقل از گرایش‌های فردی تداوم می‌یابند. این نهادها به نوبهٔ خود الگوهای رفتاری افراد را قالب‌بندی می‌کنند و از طریق بایدهایی که به همراه می‌آورند طریقهٔ عمل بایسته را نشان می‌دهند. اگر نهادها تداوم نداشتند و از بین می‌رفتند، مسلماً بایستی‌ها و الگوهای اخلاقی نیز پایدار نمی‌ماندند. حال آنکه ملاحظه می‌شود که این بایدها حتی در زمانی که نهاد ذی‌ربط توسط عامل فعال

مشاهده‌گر و در نتیجه با بازنمایی‌های ذهنی همبستگی دارند. به همین دلیل گفته شد که واقعیت‌های نهادی به لحاظ هستی‌شناختی سوپراکتیونند. بنابراین واقعیت‌های نهادی واجد شرط اول هستند. حال اگر اثبات شود که بازنمایی‌های ذهنی ذی‌ربط اموری وابسته به زبان هستند، وابستگی واقعیت نهادی به زبان نیز اثبات می‌شود. طریق اثبات این امر که بازنمایی‌هایی که مقوم واقعیت نهادی‌اند وابسته به زبان است از طریق بررسی ماهیت کارکرد وضعی یعنی عبارت Y ممکن است. کارکرد وضعی و یا عبارت Y که بسان برچسبی بر X بار می‌شود یک مؤلفهٔ زبانی است (Ibid: 51) و از آنجا که عنصر اساسی سازندهٔ واقعیت نهادی، تعیین همین کارکرد وضعی است، لذا زبان را باید مقوم واقعیت نهادی محسوب کرد.

ایفای کارکردهای وضعی توسط یک شیء و یا یک شخص منوط به اعتبار آنها توسط جمع است، حال آنکه در مورد کارکردهایی که با فیزیک شیء تناسب دارند چنین نیست^{۱۲}. زمانی که گفته می‌شود کارکرد وضعی نیازمند اعتبار جمعی است مراد این است که هر کارکرد وضعی بالضروره باید به طریقی «بازنمایی» جمعی شده باشد و این «بازنمایی» به واسطه‌ای نیاز دارد که همانا زبان به معنای وسیع کلمه (یعنی نظام سمبول‌ها) است.

اساساً کارکردهای وضعی را نمی‌توان به صورت مستقل از زبان فراچنگ آورد. اگر انسان واجد زبان نبود، آنگاه اساساً اموری نظیر اسکناس، گل، امتیاز بازی و مانند آنها ضرورت مفهومی پیدا نمی‌کرد. این امور، مستقل از چیزی که آنها را بازمی‌نمایانند وجودی ندارند. ریاست‌جمهوری مفهومی است که بر منصبی اعتباری دلالت می‌کند. این مفهوم و این اعتبار توسط زبان بازنمایی شده و مورد تشخیص افراد جامعه قرار گرفته

که بر فرمول «X در C به عنوان Y محسوب می‌شود» منطبق نیستند؛ تعیین کارکرد وضعی در این دسته از واقعیت‌ها فی‌نفسه است. به علاوه، ساختار بنیادین واقعیت نهادی عبارت است از فرمول «ما می‌پذیریم (S) واجد توان است (S, A) را انجام می‌دهد»». حال درست است که آن دسته از واقعیت‌های نهادی که ذیل عنوان «عبارات Y فی‌نفسه» قرار می‌گیرند در قالب فرمول «X در C به عنوان Y محسوب می‌شود» قابل صورت‌بندی نیستند اما این واقعیت‌ها در قالب فرمول بنیادین «ما می‌پذیریم (S) واجد توان است (S, A) را انجام می‌دهد» قابل صورت‌بندی است و توان‌های بایایی را به افراد دست‌اندرکار منتقل می‌کند. علاوه بر فرمول اخیر می‌توان به نحو دیگری نیز صورت‌بندی جامعی از واقعیت‌های نهادی به دست داد که همه موارد از جمله «عبارات Y فی‌نفسه» را شامل شود. سرل ادعا می‌کند:

“همه کارکردهای وضعی و به تبع آن همه واقعیت‌های نهادی، به استثنای [خود] زبان، به وسیله آن دسته از افعال گفتاری ایجاد می‌شوند که صورت منطقی اخبارها (Declarations) را دارند.” (Searle, 2008: 49)

این ادعا شامل همه انواع واقعیت‌های نهادی است. بدین ترتیب می‌توان بسیاری از واقعیت‌های نهادی را که در قالب صورت‌بندی قواعد قوام‌بخش «X در C به عنوان Y محسوب می‌شود» قابل بیان هستند، به عنوان «اخبار فی‌غیره» (Standing Declaration) لحاظ کرد. به طور مثال اینکه «گذشتن توپ از خط دروازه در بازی فوتبال به عنوان گل محسوب می‌شود» اخباری فی‌غیره است. یعنی هر موردی که در آن Y در X تحقق یافته باشد، مصداقی از این نوع اخبار خواهد بود. اما

نیست باز هم پایدارند. به طور مثال شخصی امروز وعده می‌دهد کاری را در هفته آینده انجام دهد. این تکلیف حتی هنگامی که خروج اصوات مربوط به آن وعده تمام شده است و اصوات در فضا محو گشته‌اند نیز تداوم می‌یابد. این تداوم و وجود مستمر نهادها و بایدهای مترتب بر آنها صرفاً از طریق زبان و ابزارهای زبانی ممکن است. بنابراین کارکرد سوم زبان در نهادها تشخیص بایدها و تضمین ثبات و پایداری آنهاست.

کارکرد چهارم: زبان نقش چهارمی نیز ایفا می‌کند که عبارت است از تشخیص، تصدیق و پذیرش خود نهاد. یعنی فارغ از ابراز اعتبار و تشخیص توان‌های بایایی و بایدها، می‌باید نهادی که سه کارکرد اول به آن ناظر بودند نیز مورد شناسایی قرار گیرد. به عبارت دیگر لازم است افراد خود نهاد دارایی، پول، فوتبال، ازدواج، حکومت و مانند آنها را مورد تشخیص، تصدیق و پذیرش قرار دهند. این تشخیص نیز امری زبانی است. انسان تنها زمانی می‌تواند خانه‌ای را جزو دارایی خود قلمداد کند که نهاد دارایی از سوی او و سایر افراد جامعه مورد تشخیص و تصدیق و پذیرش عمومی قرار گرفته باشد.

۹. صورت‌بندی بر حسب قوام‌بخشی زبان

حال که نقش زبان در به وجود آمدن نهادها تشریح شد، لازم است در پرتو آن مجدداً به بحث محتوای واقعیت‌های نهادی و کارکردهای وضعی توجه شود. گفته شد که وجود شیء فیزیکی برای تحقق واقعیت نهادی امری ذاتی و ضروری نیست. نشان داده شد که برخی واقعیت‌های نهادی می‌توانند فاقد عبارت X باشند. این فقدان خللی در نهادی بودن آنها ایجاد نمی‌کند. ضمن اینکه نظریه غالب را نیز مخدوش نمی‌سازد. در واقع سرل این موارد را استثنائاتی می‌داند

واقعیت‌های نهادی را خلق می‌کند «اخبار کارکرد وضعی» (Status Function Declaration) می‌نامد. زبان خود برای به وجود آمدن، نیازی به اخبار کارکرد وضعی ندارد؛ زیرا برای تحقق افعال گفتاری اظهار شده تنها معنا و یا مضمون معنایی جملات کافی است. (Ibid: 51)

۱۰. نتیجه‌گیری

واقعیت نهادی از تعیین جمعی کارکرد وضعی حاصل می‌شود. این تعیین عموماً از ساختار «X در C» به عنوان Y محسوب می‌شود «تبعیت می‌کند؛ یعنی با تعیین کارکرد وضعی، پدیده جدیدی تقویم می‌یابد که پیشتر وجود نداشت. واقعیتی که بدین ترتیب به وجود می‌آید واقعیتی اعتباری و وابسته به پذیرش و تصدیق افراد جامعه است.

شالوده واقعیت نهادی، کارکرد وضعی است. از آنجا که این کارکردهای وضعی مضمونی از توان‌های بایایی دارند، لذا نهادها را می‌توان متضمن نظامی از روابط قدرت در قالب مسئولیت‌ها، حقوق، تکالیف، توانایی‌ها و محدودیت‌ها تلقی کرد. بر این اساس می‌توان فرمول عام واقعیت‌های نهادی را این‌گونه نوشت: «ما می‌پذیریم (S) واجد توان است (یعنی S, A) را انجام می‌دهد»)). با این صورت‌بندی همه انواع واقعیت‌های نهادی از جمله «عبارات Y فی‌نفسه» قابل تبیین خواهند بود. اساس این صورت‌بندی بر این است که افراد اساساً وجود توان‌های بایایی و انتساب آن به افراد را اعتبار می‌کنند و این توان‌های بایایی مترتب بر شیء فیزیکی نیست بلکه به آن کارکرد وضعی مربوط است. زبان نهادی بنیادین است که سایر نهادها به آن وابسته‌اند، این بدان معنی است که هیچ نهادی بدون نهاد زبان به وجود نمی‌آید. دلیل این ادعا آن است که اساساً نهادها اموری وابسته به ابراز و اعتبار جمعی‌اند و

گاهی اوقات ما واقعیت‌های نهادی را بدون اینکه نهادی از پیش موجود باشد در همان دم خلق می‌کنیم، مثلاً هنگامی که قبیله‌ای بدون اینکه روش معینی برای انتخاب رهبران وجود داشته باشد فردی را به عنوان رهبر برمی‌گزیند. در چنین مواردی بازنمایی‌ها به مثابه اخبارهایی عمل می‌کنند که کارکرد وضعی جدیدی را خلق می‌کنند. از این گذشته، همان طور که من در این مقاله تذکر دادم، مواردی ذیل عنوان «عبارات Y فی‌نفسه» وجود دارند که در آنجا شما کارکرد وضعی Y را دارید بدون اینکه عبارتی از X منطبق بر آن باشد. ما اکنون می‌توانیم همه این موارد را در عام‌ترین صورت خلق کارکردهای وضعی نشان دهیم. این صورت عام به طور ساده چنین است: «به وسیله اخبار، کارکرد وضعی Y را خلق می‌کنیم»

بنابراین صورت‌بندی «X در C» به عنوان Y محسوب می‌شود» می‌تواند به عنوان شکلی از پیاده‌سازی ساختار فوق دیده شود که عمومیت آن بسیار زیاد است. (Ibid: 49-50)

از عبارات فوق دانسته می‌شود که صورت‌بندی «X در C» به عنوان Y محسوب می‌شود» را می‌توان به عنوان شایع‌ترین قالب واقعیت‌های نهادی تلقی کرد، با این توجه که صفت «عام‌ترین» را نباید به آن اطلاق نمود؛ اما در چارچوب نظریه افعال گفتاری می‌توان عام‌ترین صورت‌بندی واقعیت‌های نهادی را این قالب معرفی کرد: «به وسیله اخبار، کارکرد وضعی Y را خلق می‌کنیم».

حال اگر خلق همه انواع واقعیت‌های نهادی به وسیله آن دسته از افعال گفتاری انجام می‌شود که واجد ساختار منطقی و زبان‌شناختی اخباری‌اند پس بقا و تداوم آنها نیز به وسیله چنین افعالی محقق خواهد شد. سرل عمل زبان-شناختی منطقی (Logical linguistic operation) که

۵. مثلاً در حمله گرگ‌ها به یک گوسفند که رفتاری جمعی است، میان گرگ‌ها می‌توان به نوعی حیث التفاتی جمعی را شناسایی کرد (Searle, 1995: 23-24).

۶. برای ملاحظه گزارشی مختصر از دلایل عدم تحویل حیث التفاتی جمعی به حیث التفاتی فردی به کتاب ذهن، زبان و جامعه صفحات ۱۲۰-۱۱۸ مراجعه شود. اوصاف کتاب‌شناختی این کتاب در فهرست منابع و مآخذ آمده است.

۷. اوصاف کتاب‌شناختی این مقاله در فهرست منابع و مآخذ آمده است.

8. G.C. Midgley (1959). *Linguistic Rules, Proceedings of the Aristotelian Society*, LIX, 271-90.

9. A.I. Goldman (1970). *A Theory of Human Action*, Englewood Cliffs, Prentice-Hall.

۱۰. نظری که بعدها تغییر یافت.

۱۱. در این ساختار مبنایی «ما می‌پذیریم» ظاهراً حاکی از توان‌های مثبت است ولی سرل بیان می‌کند که سایر انواع توان‌ها را نیز می‌توان بر اساس الگوی بولی (مراد از بولی منسوب به جبر بول است؛ نخستین جبر منطق که جرج بول آن را ابداع کرد) به همین شکل ساده تحویل برد. به این ترتیب که سایر توان‌ها را به صورت عملگرهای نفی، نفی مضاعف و شرطی‌سازی در نظر گرفت و به صورت «ما می‌پذیریم (S) واجد توان است (یعنی S) انجام می‌دهد A» (را) بیان کرد. برای مثال تکلیف معادل می‌شود با داشتن قدرت منفی (Searle, 2005: 16).

۱۲. مثلاً فرق بین یک چاقو و یک برگه اسکناس را در نظر بگیرید. چاقو تنها در اثر ساختار فیزیکی‌اش قابلیت بُرش خواهد داشت، ولی اسکناس صرفاً در اثر ساختار فیزیکی‌اش قدرت خرید نمی‌یابد. اسکناس وقتی می‌تواند در نقش پول عمل کند که توسط جامعه پذیرفته شود و به عنوان پول رایج به رسمیت شناخته شود. کارکرد چاقو برای کسی که توان به‌کارگیری فیزیکی آن را داشته باشد، تحقق‌پذیر است، ولی کارکرد وضعی تنها به اتکای ساختار فیزیکی شیء امکان تحقق نمی‌یابد.

ابراز هر اعتباری مستلزم زبان و یا در معنای وسیع کلمه مستلزم نظام سمبول‌هاست.

تحقق هر واقعیت نهادی عبارت است از تعیین کارکرد وضعی؛ ولی مقدم بر چنین امری لازم است وضعی که کارکرد وضعی بدان ارجاع دارد اعتبار شده باشد. این وضع همان نهاد است که واقعیت‌های نهادی در ارجاع به آن امکان تحقق دارند. اما این وضع (یعنی نهاد) خود عبارت است از شبکه‌ای از قواعد قوام‌بخش؛ یعنی مجموعه‌ای از قواعد قوام‌بخش که در کنار هم نظامی را تشکیل داده‌اند.

حاصل آنکه واقعیت نهادی متقوم به اعتبار جمعی کارکرد وضعی است و از این رو دو مشخصه بارز دارد: اولاً به واسطه اعتباری بودن آن به لحاظ هستی‌شناختی سوپزکتیو است و ثانیاً به واسطه جمعی بودن آن اعتبار، به لحاظ معرفت‌شناختی ایژکتیو است و مابازای خارجی دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله مأخوذ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه غرب با عنوان «واقعیت‌های نهادی از دیدگاه جان سرل» در پردیس قم دانشگاه تهران است. این پایان‌نامه در هفته پژوهش سال ۱۳۸۹ عنوان پایان‌نامه برتر پردیس قم دانشگاه تهران را به خود اختصاص داد.

۲. اوصاف کتاب‌شناختی این مقاله در فهرست منابع و مآخذ آمده است.

۳. اوصاف کتاب‌شناختی این کتاب‌ها و مقاله‌ها در فهرست منابع و مآخذ آمده است.

۴. ایژکتیویته احکام مربوط به امور وابسته به مشاهده‌گر (یعنی امور سوپزکتیو) به دلیل آنکه به علوم اجتماعی (که به نحو شدیدی بر این گونه امور تکیه دارند) امکان ایژکتیو بودن می‌دهد دارای اهمیت فراوان است (Fotion, 2000: 179).

Philosophy of Mind, Cambridge: Cambridge University Press.

14. ----- (1995). *The Construction of Social Reality*, New York, Free Press.

15. ----- (1998). *Mind, Language and Society*, New York: Basic Books.

16. ----- (2001). *Rationality in Action*, Cambridge, MA and London: The MIT Press.

17. ----- (2005). What is an Institution? *Journal of Institutional Economics*, 1, no. 1: 1-22.

18. ----- (2008). Social ontology: some basic principles, in *Philosophy in a New Century: selected essays*, Cambridge, Cambridge University press.

19. Smith, Barry and John Searle (2003). The Construction of Social Reality: An Exchange, *American Journal of Economics and Sociology*, 62, no. 2: 285-309.

20. Smith, Barry (2003). John Searle: From Speech Acts to Social Reality, in *John Searle*, Barry Smith (ed), New York, Cambridge University Press, 1-33.

21. Tuomela, Raimo (2003). Collective Acceptance, Social Institutions, and Social Reality, *American Journal of Economics and Sociology*, 62, no.1: 123-165.

22. Wisniewski, J. Jeremy (2005), Rules and Realism: Remarks on the Poverty of Brute Facts, *SORITES*, 16, December, 74-81.

منابع

۱. سرل، جان. آز. (۱۳۸۷). *افعال گفتاری*، ترجمه محمدعلی عبداللهی، قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲. ----- (۱۳۸۷). *ذهن، مغز و علم*، ترجمه و تحشیه امیر دیوانی، قم: انتشارات بوستان کتاب.

۳. عبداللهی، محمدعلی. (۱۳۸۴). 'نظریه افعال گفتاری'، پژوهش‌های فلسفی-کلامی، سال ششم، شماره ۲۴، ۹۱-۱۱۹.

۴. موحد، ضیاء. (۱۳۷۴). *واژه‌نامه توصیفی منطق*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

5. Anscombe, G.E.M. (1958). On Brute Facts, in *Analysis*, 18, no. 3: 69-72.

6. Fotion, Nick (2000). *John Searle*, Princeton, Princeton university press.

7. ----- (2003), From Speech Acts to Speech Activity, in *John Searle*, Barry Smith (ed), New York, Cambridge University Press, 34-51.

8. Hindriks, Frank (2009). Constitutive Rules, Language, and Ontology, *Erkenntnis*, 71, no. 2: 253-275.

9. Martinich A.P. (2001). John R. Searle, *Blackwell Companions to Philosophy: A Companion to Analytic Philosophy*, A. P. Martinich and David Sosa (Ed), Oxford: Blackwell Publishers Ltd, 434-450.

10. Meijers, Anthonie (2002). Can Collective Intentionality be Individualized? *American Journal for Economics and Sociology*, 62, no. 2: 285-309.

11. Rawls, John (1955). Two Concepts of Rules, *Philosophical Review*, 64, 3-32.

12. Rust, Joshua (2006). *John Searle and the Construction of Social Reality*, New York, Continuum.

13. Searle, John R. (1983). *Intentionality: An Essay in the*

